

آداب و سنن پیامبر گرامی اسلام (2)

روایاتی چند درباره پاره ای از سنن و آداب آن حضرت در معاشرت ...



روایاتی چند درباره پاره ای از سنن و آداب آن حضرت در معاشرت

1- و در کتاب ارشاد دیلمی است که: رسول خدا (ص) لباس خود را خودش وصله می‌زد، و کفش خود را خود می‌دوخت، و گوسفند خود را می‌دوشید، و با بردگان هم غذا می‌شد، و بر زمین می‌نشست و بر مرکب سوار می‌شد و دیگری را هم پشت سر خود بر آن سوار می‌کرد، و حیا مانعش نمی‌شد از این که مایحتاج خود را خودش از بازار تهیه کرده به سوی اهل خانه‌اش ببرد، به توانگران و فقرا دست می‌داد و دست خود را نمی‌کشید تا طرف دست خود را بکشد، به هر کس می‌رسید چه توانگر و چه درویش و چه کوچک و چه بزرگ سلام می‌داد، و اگر چیزی تعارفش می‌کردند آن را تحقیر نمی‌کرد اگر چه يك خرماي پوسیده بود، رسول خدا(ص) بسیار خفیف المؤمنه و کریم الطبع و خوش معاشرت و خوش رو بود، و بدون این که، بخندد همیشه تبسمی بر لب داشت، و بدون این که چهره‌اش در هم کشیده باشد همیشه اندوهگین به نظر می‌رسید، و بدون این که از خود ذلتی نشان دهد همواره متواضع بود، و بدون این که اسراف بورزد سخی بود، بسیار دل نازک و نسبت به همه مسلمانان مهربان بود، هرگز به نوعی که سیر شود غذا نخورد، و هرگز دست طمع به سوی چیزی دراز نکرد. (29)

2- و در کتاب مکارم الاخلاق روایت شده که: رسول الله (ص) عادتش این بود که خود را در آینه ببیند و سر و روی خود را شانه زند و چه بسا این کار را در برابر آب انجام می‌داد و گذشته از اهل خانه، خود را برای اصحابش نیز آرایش می‌داد و می‌فرمود:

خداوند دوست دارد که بنده‌اش وقتی برای دیدن برادران از خانه بیرون می‌رود خود را آماده ساخته؛ آرایش دهد. (30)

3- و در کتاب‌های علل و عیون و مجالس به اسنادش از حضرت رضا از پدران بزرگوارش (ع) نقل کرده که رسول الله (ص) فرمود: من از پنج چیز دست برنمی‌دارم تا بمیرم:

1- روی زمین و با بردگان غذا خوردن.

2- بر مرکب ساده سوار شدن.

3 - به دست خود بز دوشیدن.

4 - لباس پشمینه پوشیدن.

5 - و به کودکان سلام کردن. برای این دست برنمی‌دارم که اتمم نیز بر آن عادت کنند و این خود سنتی شود برای بعد از خودم. (31) 4- و در کتاب فقیه از علی (ع) روایت شده که به مردی از بنی سعد فرمود:

آیا تو را از خود و از فاطمه حدیث نکنم - تا آنجا که فرمود - پس صبح شد و رسول الله (ص) بر ما وارد شد در حالی که من و فاطمه هنوز در بستر خود بودیم، فرمود: سلام علیکم، ما از جهت این که در چنین حالی بودیم شرم کرده، جواب سلامش نگفتیم، بار دیگر فرمود: السلام علیکم باز ما جواب ندادیم، بار سوم فرمود: السلام علیکم اینجا بود که ترسیدیم اگر جواب نگوئیم آن جناب مراجعت کنند چرا که عادت آن حضرت چنین بود که سه نوبت سلام می‌کرد اگر جواب می‌شنید و اذن می‌گرفت داخل می‌شد و گرنه برمی‌گشت، از این جهت ناچار گفتیم: و عليك السلام یا رسول الله، درآی، آن حضرت بعد از شنیدن این جواب داخل شد... (32)

5- و در کتاب کافی بسند خود از ربیع بن عبد الله از ابی عبدالله (ع) نقل کرده که فرمود: رسول خدا (ص) به زنان هم سلام می‌کرد و آنها سلامش را جواب می‌دادند. (33)

6- و نیز در کافی به سند خود از حضرت عبد العظیم بن عبدالله حسنی نقل کرده که ایشان بدون ذکر سند از رسول خدا(ص) نقل کرده و گفته که آن حضرت سه نوع می‌نشست: یکی " قرفصاء " - و آن عبارت از این بود که ساقهای پا را بلند می‌کرد و دو دست خود را از جلو بر آنها حلقه می‌زد و با دست راست بازوی چپ و با دست چپ بازوی راست را می‌گرفت، دوم این که دو زانوی خود و نوک انگشتان پا را به زمین می‌گذاشت، سوم این که يك پا را زیر ران خود گذاشته و پای دیگر را روی آن پهن می‌کرد و هرگز دیده نشد که چهار زانو بنشیند. (34)

7- و در کتاب مکارم الاخلاق از کتاب نبوت از علی (ع) نقل کرده که فرمود: هیچ دیده نشد که رسول خدا(ص) با کسی مصافحه کند و او جلوتر از طرف دست خود را بکشد، بلکه آن قدر دست خود را در دست او نگه می‌داشت تا او دست آن جناب را رها سازد، و هیچ دیده نشد که کسی با پر حرفی خود مزاحم آن حضرت شود و او از روی انزجار سکوت کند، بلکه آن قدر حوصله به خرج می‌داد تا طرف ساکت شود و هیچ دیده نشد که در پیش روی کسی که در خدمتش نشسته پای خود را دراز کند، و هیچ وقت مخیر بین دو چیز نشد مگر این که آن کاری که دشوارتر بود را اختیار می‌فرمود، و هیچ وقت در ظلمی که به او می‌شد به مقام انتقام در نیامد، مگر این که محارم خدا هتک شود که در این صورت خشم می‌کرد و خشمش هم برای خدای تعالی بود، و هیچ وقت در حال تکیه کردن غذا میل نفرمود تا از دنیا رحلت کرد، و هیچ وقت چیزی از او درخواست نشد که در جواب بگوید: "نه"، و حاجت هیچ حاجتمندی را رد نکرد بلکه عملاً یا به زبان به قدری که برایش میسر بود آن را برآورده می‌

ساخت، نمازش در عین تمامیت از همه نمازها سبک تر و خطبه‌اش از همه خطبه‌ها کوتاهتر بود، و مردم، آن جناب را به بوی خوشی که از او به مشام می‌رسید می‌شناختند، و وقتی با دیگران بر سر يك سفره می‌نشست اولین کسی بود که شروع به غذا خوردن می‌کرد، و آخرین کسی بود که از غذا دست می‌کشید، و همیشه از غذای جلو خود میل می‌فرمود، و وقتی چیزی می‌آشامید آشامیدنش با سه نفس بود، و آن را می‌مکید و مثل پاره‌ای از مردم نمی‌بلعید، و دست راستش اختصاص داشت برای خوردن و آشامیدن، و جز با دست راست چیزی نمی‌داد و چیزی نمی‌گرفت، رسول خدا با دست راست کار کردن را در جمیع کارهای خود دوست می‌داشت حتی در لباس پوشیدن و کفش به پا کردن و موی شانه زدنش.

و وقتی دعا می‌فرمود سه بار تکرار می‌کرد، و وقتی تکلم می‌فرمود در کلام خود تکرار نداشت و اگر اذن دخول می‌گرفت سه بار تکرار می‌نمود، کلامش همه روشن بود به طوری که هر شنونده‌ای آن را می‌فهمید، وقتی تکلم می‌کرد چیزی شبیه نور از بین ثنایایش - دندان های ثنای ایشان - بیرون می‌جست، و اگر آن جناب را می‌دید می‌گفتی افلح (35) است و حال آن که چنین نبود، نگاهش همه به گوشه چشم بود، و هیچ وقت با کسی مطالبی را که خوش آیند آن کس نبود در میان نمی‌گذاشت، وقتی راه می‌رفت گویی از کوه سرازیر می‌شد و بارها می‌فرمود بهترین شما خوش اخلاق‌ترین شما است، هیچ وقت طعم چیزی را مذمت نمی‌کرد، و آن را نمی‌ستود، اهل علم و اصحاب حدیث در حضورش نزاع نمی‌کردند، و هر دانشمندی که موفق به درک حضورش شد این معنا را گفت که من به چشم خود احدی را نه قبل از او و نه بعد از او نظیر او ندیدم. (36)

8- و در کتاب کافی به سند خود از جمیل بن دراج از ابی عبدالله (ع) نقل کرده که فرمود: رسول خدا (ص) نگاه‌های زیر چشمی خود را در بین اصحابش به طور مساوی تقسیم کرده بود به این معنا که به تمام آنان به يك جور نظر می‌انداخت و همه را به يك چشم می‌دید، و نیز فرمود: هیچ اتفاق نیافتاد که آن جناب پای خود را در مقابل اصحابش دراز کند، و اگر مردی با او مصافحه می‌کرد دست خود را از دست او بیرون نمی‌کشید و صبر می‌کرد تا طرف دست او را رها سازد، از همین جهت وقتی مردم این معنا را فهمیدند هر کس با آن جناب مصافحه می‌کرد دست خود را مرتباً به طرف خود می‌کشید تا آن که از دست آن حضرت جدا می‌کرد. (37)

9- و در کتاب مکارم الاخلاق می‌گوید، رسول خدا (ص) هر وقت حرف می‌زد در حرف زدنش تبسم می‌کرد. (38)

10- و نیز از یونس شیبانی نقل می‌کنند که گفت امام ابی عبدالله (ع) به من فرمود: چطور است شوخی کردنتان با یکدیگر؟ عرض کردم خیلی کم است، فرمود چرا با هم شوخی نمی‌کنید؟ شوخی از خوش اخلاقی است و تو با شوخی می‌توانی در برادر مسلمانان مسرتی ایجاد کنی، رسول خدا (ص) همواره با اشخاص شوخی می‌کرد، و می‌خواست تا بدین وسیله آنان را مسرور سازد. (39)

11- و نیز در آن کتاب از ابی القاسم کوفی در کتاب اخلاق خود از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: هیچ مؤمنی نیست مگر این که از شوخی بهره‌ای دارد، رسول الله (ص) هم با اشخاص شوخی می‌کرد، ولی در شوخی هایش جز حق نمی‌گفت. (40)

12- و در کافی به سند خود از معمر بن خلاد نقل کرده که گفت از حضرت ابی الحسن سؤال کرد که قربانت شوم، انسان با مردم رفت و آمد دارد، مردم مزاح می‌کنند، می‌خندند، تکلیف چیست؟ فرمود، عیبی ندارد اگر نباشد، و من گمان می‌کنم مقصود آن جناب از جمله "اگر نباشد" این بود که اگر فحش نباشد، آنگاه فرمود: مردی اعرابی به دیدن رسول الله می‌آمد و برایش هدیه می‌آورد و همان جا به عنوان شوخی می‌گفت پول هدیه ما را مرحمت کن. رسول خدا هم می‌خندید و وقتی اندوهناک می‌شد می‌فرمود: اعرابی چه شد کاش می‌آمد. (41)

13- و در کافی به سند خود از طلحة بن زید از امام ابی عبدالله (ع) روایت کرده که فرمود: رسول خدا (ص) بیشتر اوقات رو به قبله می‌نشست. (42)

14- و در کتاب مکارم می‌گوید: رسول خدا (ص) رسمش این بود که وقتی مردم، بچه‌های نو رسیده خود را به عنوان تبرک خدمت آن جناب می‌آوردند، آن حضرت برای احترام خانواده آن کودک، وی را در دامن خود می‌گذاشت و چه بسا بچه در دامن آن حضرت بول می‌کرد و کسانی که می‌دیدند ناراحت شده و سر و صدا راه می‌انداختند، آن حضرت نهیبشان می‌کرد. و طوری رفتار می‌کرد که خانواده کودک احساس نمی‌کردند که آن جناب از بول بچه‌شان متاذی شد تا در پی کار خود می‌شدند، آن وقت برمی‌خاست و لباس خود را می‌شست. (43)

15- و نیز در همان کتاب روایت شده که رسول خدا (ص) را رسم چنین بود که اگر سوار بود هیچ وقت نمی‌گذاشت کسی پیاده همراهیش کند یا او را سوار در ردیف خود می‌کرد و یا می‌فرمود تو جلوتر برو و در هر جا که می‌گویی، منتظر باش تا بیایم. (44)

16- و نیز از کتاب اخلاق ابی القاسم کوفی نقل می‌کند که نوشته است: در آثار و اخبار چنین آمده که رسول خدا (ص) برای خود از احدی انتقام نگرفت، بلکه هر کسی که آزارش می‌کرد عفو می‌فرمود. (45)

17- و نیز در مکارم الاخلاق می‌نویسد که هرسم رسول خدا (ص) این بود که اگر کسی از مسلمین را سه روز نمی‌دید جویای حالش می‌شد، اگر می‌گفتند سفر کرده حضرت دعای خیر برای او می‌فرمود، و اگر می‌گفتند منزل است به زیارتش می‌رفت و اگر می‌گفتند مریض است عیادتش می‌فرمود. (46)

18- و نیز از انس نقل می‌کند که گفت: من سه سال خدمتگزاری رسول خدا را کردم و هیچ به یاد ندارم که در عرض این مدت به من فرموده باشد چرا فلان کار را نکردی، و نیز به یاد ندارم که در یکی از کارهایم خرده گیری کرده باشد. (47)

19- و در کتاب احیاء العلوم می‌گوید انس گفته: به آن خدایی که رسول الله (ص) را به حق مبعوث کرد، هیچگاه نشد که مرا در

- کاری که کردم و او را خوش نیامد عتاب کرده باشد که چرا چنین کردی، نه تنها آن جناب مرا مورد عتاب قرار نداد بلکه اگر هم زوجات او مرا ملامت می‌کردند می‌فرمود متعرضش نشوید مقدر چنین بوده است. (48)
- 20- و نیز در آن کتاب از انس نقل کرده که گفت: هیچ يك از اصحاب و یا دیگران آن حضرت را نخواند مگر این که در جواب می‌فرمود: "لیک". (49)
- 21- و نیز از او نقل کرده که گفت اصحاب خود را همیشه برای احترام و به دست آوردن دل‌هایشان به کنیه‌هایشان می‌خواند، و اگر هم کسی کنیه نداشت خودش برای او کنیه می‌گذاشت. مردم هم او را به کنیه‌ای که آن جناب برایش گذاشته بود صدا می‌زدند. و هم چنین زنان اولاد دار و بی اولاد و حتی بچه‌ها را کنیه می‌گذاشت و بدین وسیله دل‌هایشان را به دست می‌آورد. (50)
- 22- و نیز در آن کتاب است که رسول خدا(ص) را رسم این بود که هر که بر او وارد می‌شد تشك خود را زیرش می‌گسترانید و اگر شخص وارد می‌خواست قبول نکند اصرار می‌کرد تا بپذیرد. (51)
- 23- و در کافی به اسناد خود از عجلان نقل کرده که گفت: من در حضور حضرت صادق(ع) بودم که سائلی به در خانه‌اش آمد، آن حضرت برخاست و از ظرفی که در آن خرما بود هر دو دست خود را پر کرده و به فقیر داد، چیزی نگذشت سائل دیگری آمد، و آن جناب برخاست و مشتی خرما به او داد، سپس سائل سومی آمد حضرت برخاست و مشتی خرما نیز به او داد، باز هم چیزی نگذشت سائل چهارمی آمد، این بار حضرت برخاست و به مرد سائل فرمود: خدا ما و شما را روزی دهد؟ آنگاه به من فرمود: رسم رسول خدا(ص) چنین بود که احدی از او از مال دنیا چیزی درخواست نمی‌کرد مگر این که آن حضرت می‌دادش، تا این که روزی زنی پسری را که داشت نزد آن حضرت فرستاد و گفت از رسول خدا چیزی بخواه اگر در جوابت فرمود چیزی در دست ما نیست بگو پس پیراهنت را به من ده، امام صادق(ع) فرمود: رسول خدا(ص) پیراهن خود را در آورد و جلوی پسر انداخت (در نسخه دیگری دارد پیراهن خود را کند و به او داد) خدای تعالی با آیه: "لا تجعل يدك مغلولة الى عنقك ولا تبسطها كل البسط فتقعد ملوما محسورا - دست خود را بسته به گردن خود مکن، و آن را به کلی هم باز مکن تا این چنین ملامت شده و تهی دست شوی"، آن جناب را به میانه روی در انفاق سفارش کرده است. (52)
- و نیز در آن کتاب به سند خود از جابر از ابی جعفر(ع) روایت کرده که فرمود: رسول خدا(ص) هدیه را قبول می‌کرد و لیکن صدقه نمی‌خورد. (53)
- 25- و نیز در آن کتاب از موسی بن عمران بن بزیع نقل کرده که گفت: به حضرت رضا(ع) عرض کردم فدایت شوم مردم چنین روایت می‌کنند که رسول خدا (ص) وقتی به دنبال کاری می‌رفت از راهی که رفته بود برنمی‌گشت، بلکه از راه دیگری مراجعت می‌فرمود، آیا این روایت صحیح است و رسول خدا(ص) چنین می‌کرد؟ آن حضرت در جواب فرمود: آری من هم خیلی از اوقات چنین می‌کنم تو نیز چنین کن، آنگاه به من فرمود: بدان که این عمل برای رسیدن به رزق نزدیک تر است. (54)
- 26- و در کتاب اقبال به سند خود از ابی عبدالله (ع) نقل کرده که فرمود: رسول خدا(ص) همیشه بعد از طلوع آفتاب از خانه بیرون می‌آمد. (55)
- 27- و در کافی به سند خود از عبدالله بن مغیره از کسی که برای او نقل نموده روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) وقتی وارد منزلی می‌شد در نزدیکترین جا، نسبت به محل ورود می‌نشست. (56)
- این روایت را سبط طبرسی هم در کتاب المشکوة خود از کتاب محاسن و کتبی دیگر نقل کرده است. (57)
- پی نوشت ها:
- 29- ارشاد دیلمی، ط بیروت، ج 1، ص 115.
- 30- مکارم الاخلاق، ص 34.
- 31- علل الشرایع، ص 130.
- 32- من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 211، ج 32.
- 33- کافی، ج 2، ص 148، ج 1.
- 34- کافی، ج 2، ص 661، ج 1.
- 35- افلح کسی است که میان دندانهای بالای او فاصله زیاد باشد.
- 36- مکارم الاخلاق، ص 23.
- 37- کافی، ج 2، ص 671، ج 1.
- 38- مکارم الاخلاق، ص 21.
- 39- مکارم الاخلاق، ص 21.
- 40- مکارم الاخلاق، ص 21/ مستدرک الوسائل، ج 2، ص 76، ج 3.
- 41- کافی، ج 2، ص 663، ج 1.
- 42- کافی، ج 2، ص 661، ج 4.
- 43- مکارم الاخلاق، ص 25.
- 44- مکارم الاخلاق، ص 22.
- 45- مستدرک الوسائل، ج 2، ص 87، ج 11.
- 46- مکارم الاخلاق، ص 19.

- 47- مکارم الاخلاق، ص 16.
- 48- احیاء العلوم، ج 7، ص 112.
- 49- احیاء العلوم، ج 7، ص 145، ولی در اینجا (از انس) نیست.
- 50- احیاء العلوم، ج 7، ص 115.
- 51- احیاء العلوم، ج 7، ص 114.
- 52- کافی، ج 4، ص 55، ح 7.
- 53- کافی، ج 5، ص 143، ح 7.
- 54- کافی، ج 5، ص 314، ح 41.
- 55- کتاب اقبال، ص 281، سطر 10.
- 56- کافی، ج 2، ص 662، ح 6.
- 57- مشکوة الانوار، ص 204، فصل 6، ب 4، ط دار الکتب الاسلامیة / بحار الانوار، ج 16، ط جدید، ص 240.